

پیش‌پرده

نظام سرمایه‌داری در قرن بیستم در لحظات مواجهه با انسداد درونی خود همواره با انعطاف و زیرکی، بحران‌های ساختاری‌اش را - به ظاهر - دور زده است. توگویی این بحران برای بازتولیدش الزامی است؛ بحرانی که طی آن قصد بازتولید خود را دارد. این نظام بر مبنای منطقی پارادوکسیکال سرمایه، همه تلاش خود را به کار بست تا در لحظه از نفس افتادن دوباره به نقطه پرشکوه خود بازگردد. اگرچه توانست با انعطاف‌پذیری خاص خود در ساختن و احیاکردن «ارتباط» میان فضای سیاسی و فضای اقتصاد جهانی به بقای خود ادامه دهد اما همچنان در قرن بیستم و یکم این روند به شکل کج‌دار و مریزی ادامه می‌یابد؛ چه در کشورهای پیشرفته و چه در کشورهای موسوم به جهان سوم. سرمایه‌داری در مسیر تولید و بازتولید این ارتباط و در فرآیند سروکله‌زدن با بحران‌ها، تمام هم و غم خود را برای تصرف زندگی روزمره، مکان و فضای اجتماعی به کار بست و آن را «مستعمره» خود ساخت. در این بین نمی‌توان سهم انکارناپذیر این ارتباط را در متن عرصه سیاسی برای ظهور «سیاست» نادیده گرفت. از این‌رو، برای صحبت از این ارتباط باید از مفهوم «فضا» و فضای اجتماعی گفت، از تولید فضا به عنوان موضوعی که به وضوح جنبه‌هایی سیاسی دارد و به سیستم‌های تولید در سرمایه‌داری با هر فرم دست‌وپا شکسته‌اش گره خورده است. ضرورت پرداختن به این مسأله مختصات مشخصی دارد: 1- فضا به قطع موضوعی سیاسی است چون فضا، مکان هندسی نهایی (ultimate locus) و وسیله پیکار و مبارزه است 2- می‌توان از سیاست فضا سخن گفت، چون: «سیاست فضا وجود دارد، چرا که فضا سیاسی است». [1] حتی جایی که فضای مربوط به مهندسان شهرسازی به مثابه ابژه‌ای علمی، محض و سیاسی به نظر می‌رسد، این فضا با عناصر تاریخی و طبیعی شکل داده شده و بنابراین فضا تنها با انسان‌ها و اشغال و تسخیر ساختارها کشف نمی‌شود، بلکه در «فرآیند»، تغییر شکل می‌دهد و شکل می‌گیرد. 3- با فرض هانری لوفور، فضا را یک تولید اجتماعی و سیاسی در نظر می‌گیریم و به ضرورتی تعیین‌کننده می‌رسیم: پیکار برای تجربه فضای مقاومت که باید در همین فضا دنبال شود؛ با «سیاست فضا». در ادامه با بررسی امکان تولید فضای اجتماعی و سیاسی و سیاست فضا در عصری که گویی فرآیند «سیاست‌زدایی» از نان شب هم واجب‌تر شده، استراتژی مقاومت و جستجوی فضای مقاومت با واژگان فلسفی لوفور - فضا، تولید فضا، فضای اجتماعی، لحظه، سیاست فضا - در چند پرده اجرا می‌شود. برای اینکه مشخص شود آیا می‌توان در وضعیت کنونی از امکان تولید فضای مقاومت حرف زد یا نه؟

پرده اول؛ فضا برای تولید فضای اجتماعی

تا چه حد می‌توان یک فضا را فهمید؟ دادن پاسخی قانع‌کننده به این پرسش قطعاً کار آسانی نیست خصوصاً کافی است با واژگانی نظیر اجتماع و سیاست همراه شود تا کلاف این مفهوم نزد فهم عرفی پیچیده‌تر هم شود. پیش از ورود به بحث باید نشان داد که فضا برای این متن که وام‌دار تفکر لوفور است با مفهوم رایج آن در معنای مشخص هندسی فاصله دارد: مفهومی که صرفاً به معنای فضای خالی با پسوندهایی همچون اقلیدسی، ایزوتروپی یا نامتناهی و درنهایت، مفهومی ریاضی است. شاید اولین چیزی که بعد از شنیدن فضا در فهم عرفی تداعی شود حجمی از خلاء باشد. فضا برای اغلب ما مفهومی هندسی دارد. چنانچه در سال‌های اخیر جابه‌جایی قابل‌توجهی از پرسش از زمان‌مندی (temporality) به فضا‌مندی آن در نظریه اجتماعی طرح شده است. از این‌رو، سخن گفتن از فضای اجتماعی و فضای مقاومت عجیب به نظر خواهد آمد. خصوصاً اگر تعمیق و تبیین مفهوم فضا دست به نقد زندگی روزمره، شهرها و سرمایه‌داری بزند و در بسط سیاست فضا و مقاومت در ساحت فضای سیاسی مشارکت کند.

برای بسط این مفهوم، نخست باید مشخص کرد در این فضا چه نیروهایی وجود دارد؛ چرا که عقلانیت دولت، فرآیند مدیریت و همچنین عقلانیت روش‌ها، طرح‌ها و برنامه‌هایش می‌تواند موجب مخالفت شود و به خشونت قدرت در برابر امکان‌هایی پاسخ دهد. چرا که جهان مدرن با جنگ‌ها و انقلاب‌ها، شکست‌ها و پیروزی‌ها و آشوب‌هایش دقیقاً در وضعیت عادی تحمیل‌شده دولت، یک فضا می‌سازد که نافرمانی دائمی را امری دسترس‌پذیر می‌کند. اما زمان و نگرش منفی، هر گاه از نو ظاهر شوند با انفجار مهیبی این کار را انجام می‌دهند. به نظر می‌رسد ردپای نیروهای درون فضا را باید در همین اثنا جستجو کرد.

تولید فضا با دست‌گذاشتن بر نیروهای موجود در فضا، سراغ منشأ آن را می‌گیرد؛ نقد چگونگی تولید شکلی انتزاعی از فضا به دست دولت و سرمایه، نخستین گام در این راه است. شهرسازان، مدیران سازمانی، معماران، ساخت‌وسازکنندگان، تکنوکرات‌هایی که به عنوان بخشی از ساختار دولت، خود را معرفی می‌کنند، محیط‌های فضای انتزاعی را تصور، طرح‌ریزی، موقعیت‌مند و تولید می‌کنند. این تولید آرزوهایی صریحاً شهری را نشانه می‌رود: مبارزات انقلابی گروه‌های اجتماعی به‌حاشیه‌رانده‌شده بر سر مازاد سیاسی و مرکزیت فضایی و همچنین مقاومت برآمده از امر اضطراری. اما پیش از مواجهه با آرزوهای شهر، باید فضای اجتماعی را نشان داد. همانطور که لوفور می‌گوید باید از تولید اجتماعی فضا سخن گفت.

فضا محصولی اجتماعی است و تولید می‌شود. فضا را سوژه‌هایی تجربه می‌کنند که با همدیگر تعامل و تصادم دارند و روابط میان خود را تولید و بازتولید می‌کنند: یعنی «فضای اجتماعی». بر اساس تعریف لوفور فضای اجتماعی، هم تعامل است و هم مخلوق تعامل. در واقع فضای اجتماعی با آن دسته از فعالیت‌های اجتماعی همراه است که در زمان و مکانی خاص روی می‌دهد و مختص

شبکه خاصی از زندگی است. از آنجاکه این فعالیت‌های اجتماعی، تولید و بازتولید مکان و همچنین مختصات روابط فضایی یکایک گروه‌های جامعه را تسهیل می‌کند، از این‌رو، می‌تواند پیش‌قراول ظهور سیاست در فضای اجتماعی باشد. به این مسأله بازمی‌گردیم. با این حال فضا در نظریه لوفور تاریخ و گذشته‌ای دارد و کیفیتی دوجانبه: هم مخلوق تعاملات اجتماعی است و هم به خلق آنها کمک می‌کند. فضا صورتی از ارتباط عملی است که می‌توان آن را تصور و دریافت کرد، می‌توان آن را مشاهده، تکرار و حتی یادآوری کرد. بنابراین فضا، به تعبیر میشل دو سرتو، مکانی «به عمل آمده» یا «ساخته‌شده» است. از این‌رو، فضا به جایی اطلاق می‌شود که در آن چیزی رخ می‌دهد: عشق، پیکار، انقلاب، سیاست و... همچنین بر اساس استنباط لوفور، از آنجا که فضا برای برساختن خود نیازمند اجسام/بدن‌هاست، پس فضا تا حد زیادی به منزله جسم (body) است. فضای مدنظر لوفور همان چیزی است که این متن را با آرای او همراه می‌کند: فضای کنش‌های انقلابی، نه از آن‌رو که ریشه در سنتی مارکسیستی دارد بلکه فضا در بنیادی‌ترین حد خود با توانایی و قدرت سوژه‌های جمعی برای شناختن، خلق کردن، پیمودن، از آن خودساختن و مهار کردن فضا در جهت اهداف خودش سروکار دارد. پس فضا از طریق تعامل با دیگر بدن‌ها خلق می‌کند و خلق می‌شود. شناخت و تاریخ فضا محصول کاربران فضا و کاربرد فضا است. تاکید لوفور را نباید فراموش کرد که وجود فضا مقدم بر بدن‌ها نیست. فضا را باید از طریق تعامل‌ها یا «جراها» با دیگر جسم‌ها خلق/تولید کرد. از آنجا که تئوری فضای اجتماعی از یک‌سو تحلیل انتقادی واقعیت شهری را احاطه کرده و از سوی دیگر زندگی روزمره را، از این‌رو، برای صحبت از امکان مقاومت در فضا، باید از فضای اجتماعی سخن گفت.

پرده دوم: فضای اجتماعی

لوفور فضای اجتماعی را یک تولید اجتماعی می‌داند. به رغم اینکه گزاره‌ای بدیهی به نظر می‌رسد اما باید دلیلی موجه برای پذیرفتن آن وجود داشته باشد. فضا در چارچوب شیوه کنونی تولید، درون اجتماعی قرار دارد که بسیار شبیه به واقعیتی است که به وضوح متمایز از آن واقعیت‌های گرفتار در فرآیند جهانی، کالاها، پول و سرمایه شناخته می‌شود. شاید در نگاه اول این ادعا تناقض‌آمیز به نظر برسد. البته این تناقض بیشتر مرتبط با ادعای دیگری است؛ بر این اساس که فضای تولید شده به این نحو، به عنوان ابزاری برای اندیشه و عمل نیز کار می‌کند و علاوه بر اینکه وسیله تولید است وسیله‌ای برای کنترل و در نتیجه سلطه و قدرت نیز هست. اما در واقع نیروهای اجتماعی و سیاسی یا همان نیروهای دولتی که این فضا را به وجود آورده‌اند در تلاش‌اند تا کاملاً بر آن مسلط شوند، هرچند نمی‌توانند. لوفور این مسأله را اینگونه توضیح می‌دهد: «عاملی که واقعیت فضایی را به سوی نوعی خودمختاری غیرقابل کنترل سوق داده اکنون تلاش می‌کند آن‌را از حیز انتفاع ساقط کند، سپس آن را به بند کشد و گرفتار کند. آیا این فضا یک فضای انتزاعی است؟ بله اما واقعی نیز هست. به این معنا که در آن امور انتزاعی-انضمامی‌ای نظیر کالاها و پول

واقعی هستند. بنابراین آیا این فضا ابزاری است؟ بدون تردید، اما همانند معرفت [دانش]، فراتر از ابزار است. آیا می‌توان آن را به یک فرافکنی-به‌عینی‌سازی (objectification) معرفت تقلیل داد؟ بله و خیر: معرفت عینیت‌یافته در یک محصول تولید با معرفت در حالت نظری‌اش در یک فضا یا زمان گسترش نمی‌یابد». [2] حال به پیش‌فرض لوفور باز می‌گردیم و پیامدها و عواقب این گزاره را روشن می‌کنیم: «فضای اجتماعی یک تولید اجتماعی است».

نخستین پیامد این گزاره ناپدید شدن فضای طبیعی (فیزیکی) است. حتی اگر فضای طبیعی نکته مشترک شروع بحث، مبنا و مدل اصلی فرآیند اجتماعی باشد، همچنین حتی اگر فضای طبیعی مطلقاً از صحنه ناپدید نشده باشد، همچنان این فضا به مثابه پس‌زمینه تصویری است که همه جا هست، زمانی که هر جزء طبیعی، هر شیء طبیعی وزن نمادین پیدا می‌کند حتی ارزش بیشتری می‌یابد. اما دومین پیامدی که لوفور بر آن تاکید دارد: هر جامعه‌ای و هر شیوه تولید همراه با شکل‌های فرعی‌اش فضای خودش را تولید می‌کند. از این‌رو، «به‌طور کلی هر جامعه‌ای فضای خاص خودش را به اصطلاح به عنوان یک ابژه برای تحلیل و توضیح نظری کلی ارائه می‌کند. می‌گوییم هر جامعه‌ای ولی دقیق‌تر خواهد بود که بگوییم هر شیوه تولید همراه با روابط خاص تولیدی‌اش، یعنی هر شیوه تولید ممکن است شکل‌های مختلف مهمی را جزء خود قرار دهد و این امر موجب شماری از دشواری‌های نظری می‌شود که بعدها به بسیاری از آنها به شکل ناهماهنگی‌ها، شکاف‌ها و خلأها در تصویر کلی‌مان برخورد خواهیم خورد». [3]

اما آنچه از تئوری «فضای اجتماعی» در طرح لوفور مهم خواهد بود جانداختن این مفهوم برای ربط‌دادن فضای ذهنی و فضای انضمامی و فیزیکی است. همان سطحی که مقاومت را باید در آن دنبال کرد. درست همانطور که لوفور فضای اجتماعی را همانند هر واقعیتی از نظر روش و نظریه با سه مفهوم کلی مرتبط می‌داند: «شکل، ساختار و کارکرد». به عبارت دیگر هر فضای اجتماعی می‌تواند در معرض تحلیل شکلی، ساختاری یا کارکردی قرار گیرد. چرا که لوفور نسبت به این گزاره که «فضای اجتماعی، فضای اجتماعی‌شده نیست» بی‌مناک است، به این معنا که فضای اجتماعی از پیش به مثابه فضای غیراجتماعی، فضای طبیعی وجود نداشته، بلکه با نیروهای اجتماعی تولید شده است. از این‌رو، پیامدهای فضا، برای تحلیلی مادی، محوری و بنیادی است. اگر با مفروضات همین طرح پیش رویم، شرایط تاریخی مستقیماً به حالت تولید ارتباط دارد. پس اگر بخواهیم قصد لوفور را برای صحبت از فضای مقاومت به کار بندیم باید دو حرکت اصلی را دنبال کرد: نخست جازدن فضا در کنار زمان در ملاحظه نظریه اجتماعی؛ البته فضاوندی نیز به همان اندازه مهم است اما نباید ملاحظات زمان‌مندی و تاریخی، مبهم و نامفهوم باشد: «فضا و زمان پدیدار می‌شوند و خود را متفاوت و جداناپذیر نشان می‌دهند» [4] دوم استفاده از این فهم جدید برای تحلیل وضعیت اکنون.

در پی طرح مفهوم زمان و خاطره در کنار فضا و تاریخ، «حضور» بدن‌ها و سوژه‌های جمعی سیاسی در متن زندگی روزمره در آنات سیاسی وضعیت مطرح می‌شود. چرا که حضور همراه با تعامل و تصادم آنها با فضا، پای مفهوم دیگری را نیز به میان می‌کشد؛ مفهومی که ما را یک پرده به فضای مقاومت نزدیک‌تر می‌کند: لحظه (Moment). «لحظه» و «حضور» دو اصطلاحی است که در فضا، امر استثناء را موجب می‌شود و این همان پرده‌ای است که ما را به فضای مقاومت می‌رساند.

پرده سوم؛ «لحظه»: امر استثنای وضعیت

رخدادهای سال 1871 و 1968 یا حتی 1979 مثال‌هایی است از آنچه همراه با لوفور باید آنها را «لحظه»ها نامید و پیوند آن را با زمان مشخص کرد. لحظه‌هایی از تغییر دراماتیک و درهم‌شکستن روزمرگی. برای لوفور «لحظه» آن «زمان»ی است که به صورت لحظه‌ای اصیل در می‌آید، وضعیت کسالت‌بار را در هم می‌شکند و قوانین و قواعد و قید و بندهای زندگی روزمره را به چالش فرا می‌خواند. در واقع لحظه افشاکننده امکاناتی است که در حیات روزانه نهفته است. سوژه در لحظه، با وضعیت یا تجربه‌ای و رای حالات عادی و تجربی فعالیت‌های معمول، وضع ناگهانی را دریافت می‌کند. لوفور از این مفهوم برای تبیین وجود و شفاف انقلابی استفاده می‌کند؛ مثلاً در مورد کمون پاریس یا شورش مه 68 و یا لحظه عشق و برای ما در مورد انقلاب 57 و باز هم عشق. در اولین گام می‌توان لحظه را با این تعریف خواند: «تلاش برای دستیابی به تحقق تمام‌عیار یک امکان را لحظه می‌نامیم. امکان خودش را عرضه می‌کند و آشکار می‌سازد. امکان تعیین یافته و در نتیجه محدود و جزئی است ... لحظه می‌خواهد کل باشد؛ لحظه خودش را در عمل زنده‌بودن از پا در می‌آورد». [5] «چنین لحظه‌هایی در اینجا به مثابه نمایش میل به تصویر کشیده می‌شوند؛ این لحظه‌ها درک می‌شوند، موقعیت می‌یابند و فاصله می‌گیرند». [6]

با رخداد و لحظه می‌توان سراغ وضعیت سیاسی را گرفت. هرچند رخدادها می‌توانند دوباره جذب وضعیت عمومی شوند، اما کار رخدادها فعال‌سازی مجدد جنبش تفکر و عمل است. رخداد تکین است و این همان اصلی است که مفهوم رخداد و لحظه را کنار هم قرار می‌دهد. رخداد شأن هستی‌شناسانه عادی و معمول ندارد، در حالی که وضعیت در واقعیت‌مندی خودش، هستی‌شناسانه است، دقیقاً به این دلیل که ساختاریافته است. چنانچه لوفور یادآوری می‌کند، رخدادها، ساختارهایی را مختل می‌کنند که آنها را ممکن کرده‌اند. به همین دلیل، یک رخداد هم‌چون بخشی از ساختار یا مجموعه‌ای که وضعیت را می‌سازد، قابل شمارش نیست. لوفور برای حفظ تغییر و تحولات نظری و مادی رخداد به عنوان چیزی بیرون از وضعیت، یک نوع میل مبهم را به لحظه نسبت می‌دهد؛ لحظه‌ای استثنایی. این لحظه استثنایی و غیرعادی همان لحظه‌ای است که برای طرح ما پیش‌قراول فضای مقاومت است. «در نظر لوفور لحظه همان وضعیت نیست، اما وضعیت را خلق می‌کند. مساله لوفور دورشدن از فهم عقل‌گرایانه یک رخداد است

که آن را یک «زمان ممتاز» می‌داند، زمان بحران. وقتی یک رخداد انقلابی به وجود می‌آید، آن لحظه قاطع، جهش به پیش را میسر می‌کند، زمان آغاز خشونت (کم و بیش سبعانه). رخداد، در تمام موارد و در همه وضعیت‌ها، به عنوان نتیجه نهایی درک می‌شد. این فهم مارکسیستی است که معمولاً به رخداد بر حسب پیشرفت به سوی رشد اقتصادی یا افزایش نیروهای مولد می‌اندیشد، حتی اگر خود فعالان یک رخداد چیزی از این توضیحات نفهمند، فعالانی که به گمان خودشان در راه آزادی، صلح و رفع ستم فعالیت می‌کنند.» [7]

«لحظه»، خاطره و زمان خاص خودش را دارد. با فضا، مفهوم زمان از آن زمان واقعی‌ای که ما در زندگی تجربه می‌کنیم فاصله دارد. از این‌رو، مانعی بنیادی در مفهوم زمان وجود دارد که در آن تمام ارجاعات به پراکسیس را حذف می‌کند. با این حال باید در رهاکردن مفهوم زمان هوشیار و محتاط باشیم که مبادا تاریخ را حذف کنیم. ما به حفظ درکی انتزاعی از زمان در کنار آزمودن «زمان زیسته» نیاز داریم. چرا که همراه با این درک انتزاعی از زمان، پای طیف وسیعی از زمان‌ها به میان می‌آید: زمان اجتماعی، بیولوژیکی، فیزیکی، کیهانی که در تسلسلی طولی تا آخر پیش می‌روند و این مسأله چیزی است که نشان می‌دهد در حال حاضر زمان متکثر و افتراقی است. از این‌رو، با توجه به تعریفی که از «لحظه» به دست آمد و آنچه از مفهوم زمان در نسبت با زمان زیسته روشن شد، زمان را دیگر نمی‌توان همچون پیکانی تعریف کرد که حرکتی خطی، مستقیم و لاینقطع دارد، بلکه لحظه تجربه گذرایی از زمان متغیر و البته متکثر است و سوژه احساس نمی‌کند زمان ایستاده یا بیرون از زمان است. در «لحظه»، فرد گذر زمان را احساس نمی‌کند، و با نوعی «بی‌زمانی» (timeless) روبروست. همراه با لوفور، زمان را می‌توان اینچنین با استعاره رودخانه خواند: رودخانه‌ای که پیچ و خم دارد، گاهی تند می‌شود و گاهی کند، گاهی پهناور و گاهی باریک. در این «زمان» باید به «زمان زیسته» اندیشید که در آن، «لحظه» جزء را به کل پیوند می‌زند و هر لحظه جزئی از کل است. این مسأله را باید به صورت وضعیتی دبالکتیکی توضیح داد که سنتز ساده‌ای دارد: امکان ظهور لحظه سیاست شدنی است.

اگر ساحت تجربه را منهای زمان در نظر بگیریم، تجربه کل را چگونه می‌توان خواند؟ تجربه کل، تجربه «حضور» (presence) است. بنابراین تئوری لحظه در پیوستگی با تبیین مفهوم زمان نزد لوفور، تئوری تجربه حضور را پیش می‌کشد. لحظات حضور در دل زندگی روزانه قرار دارند. لوفور در عین حال که پیش‌پافتادگی زندگی روزمره را نقد می‌کند اما زندگی روزانه را در مقام مقوله اجتناب‌ناپذیر مدرن رد نمی‌کند؛ همان جایی که بیش از هر جایی مورد علاقه سیستم‌ها، دولت‌ها و حکومت‌هاست. «لحظات حضور در روزمرگی و پیش‌پافتادگی وظایف تکراری نفوذ می‌کنند، همچون اشعه نور که از میان ابرهای عبور می‌کند». اما چرا باید برای جستجوی فضای مقاومت و سیاست فضا تا این اندازه بر «لحظه» و «حضور» دست گذاشت؟ پاسخ روشن است: لحظه و حضور در زندگی روزمره تک تک ما تجربه‌شدنی است و در برابر هرگونه رازگونه‌گی و سردرگمی آن از امکان رازگشایی و آشکارگی احساس

و حضور خود، سخن خواهد گفت. به تئوری لحظه‌ها بیشتر از این باید پرداخت چون به‌مثابه تئوری حضور یافتن در زندگی است، بنیادی برای رهایی. تکیه بر پرده سوم [لحظه]، تجربه «عشق» و «پیکار» را ممکن می‌کند. لحظه‌هایی که نمونه‌ای از نا-بیگانگی است. همچون لحظه انقلاب و ظهور سیاست. از این‌رو، می‌توان فضای مقاومت را در همین میان جستجو کرد؛ درست است، به فضای مقاومت نزدیک‌تر می‌شویم.

«یک لحظه تعریف‌کننده یک فرم است و با یک فرم هم تعریف می‌شود؛ لحظه ثبات معینی در گذر زمان دارد، عنصری مشترک بین شماری از آنات، رخدادها، وضعیت‌ها و حرکت‌ها و جنبش‌های دیالکتیکی است (نظیر لحظه تاریخی، لحظه منفی یا لحظه بازنمایی). لحظه‌ها، پرسش‌هایی درباره ارتباط حیات اجتماعی و طبیعت مطرح می‌کنند و مرکزکشی ساده‌انگارانه میان طبیعت و جامعه یا فرهنگ را برهم می‌زند. لحظه‌ها اثبات می‌کنند که فرد یا سوژه سیاسی نمی‌تواند جدا از جامعه باشد.» [8] بنابراین با تبیین تئوری لحظه‌های لوفور و صحبت از حضور، دوباره پای فضا به میان می‌آید: چرا که ارتباطی دیالکتیکی میان پرده‌های این اجرا وجود دارد. زمان با فضا، نیازمند آن است در حدود و دامنه‌ای متمم و تکمیل‌کننده با فضا و در عین حال در شیوه‌هایی متناقض درک شود. به عبارتی دیگر، باید ارتباط میان فضا و زمان را در نظر گرفت و در این فرآیند هر دو مفهوم را مورد بازاندیشی قرار داد. این مساله مهم را باید به خاطر داشت که فضا و زمان بایستی با هم اندیشیده شوند و در عین حال هیچ‌یک از آنها قابل فروکاستن به دیگری نیست. فضا و زمان مختصات ضروری زندگی روزمره‌اند - همان جایی که سیاست و مقاومت جز عناصری هستند که از آن مردم‌اند نه دولت- و بنابراین بازاندیشی آنها در تمام پرده‌های این اجرا ضروری است. پس باید استراتژی مقاومت و جایگاهش را در فضا جستجو کرد: در فضای اجتماعی و سیاسی و «حضور» امر استثناء. امر استثناء (لحظه‌ها) در شرایطی که خبری از تغییری اساسی در درک سیاست وجود ندارد، شکاف میان روند کلی جامعه و برنامه‌های بدیل زندگی و سیاست را به سرعت عمیق می‌کند. پس امر استثناء [بخوانید لحظه‌ها] تنها مسأله اصلی را طرح خواهد کرد: مخالفت با وضع موجود و هر آنچه بناست جهان را در اصلی منفرد و یکه محبوس کند. چرا که تنها در فضای سیاسی است که می‌توان به استراتژی مخالفت با وضع موجود و «مقاومت» برای تجربه به سیاست رهایی‌بخش پرداخت. پس باید استراتژی مقاومت و جایگاهش را در فضای اجتماعی و سیاسی و «حضور» امر استثناء به سان لحظه «عشق و پیکار» جستجو کرد. از این‌رو، باید سراغ سوژه‌های این وضعیت را گرفت: بدن‌ها و سوژه‌های جمعی سیاسی؛ که فضای اجتماعی را تولید می‌کنند و تولید می‌شوند و سیاست فضا را پیش می‌کشند.

پرده چهارم؛ سیاست فضا، میانجی رهایی و مقاومت

تا اینجای کار فضای سیاسی را به عنوان فضای سوژه‌های جمعی سیاسی یا به عبارت بهتر فضای مردم خواندیم که از دل فضای اجتماعی بیرون می‌زند؛ فضایی که در برابر سلطه و نظم سلطه‌ی متمرکز قرار دارد و تعلیق ظهور لحظه‌ها و عرصه رخدادپذیر را بر نمی‌تابد. از همین جا می‌توان اعتبار سیاست در فضای سیاسی را به مقاومت گره زد: چرا که وضعیت تعلیق در ظهور سیاست-سیاست رهایی‌بخش- همزمان هم امکان مقاومت را به تعویق می‌اندازد و هم سیاست فضا را تابع وضعیت سلطه می‌کند: چنین «تصمیم»ی، وقفه در وضعیت و اعلام آن را به حال تعلیق در می‌آورد و دولت را در زدون سیاست از فضای اجتماعی امیدوارتر می‌سازد. به این اعتبار مقاومت در انتظار وضعیت استثناء و اضطراری خواهد بود جایی که فضای سیاسی به محاق رفته است. از این‌رو، اصرار بر وضعیت استثناء می‌تواند بر فضایی که برای دولت به ابزاری سیاسی بدل شده، حد بزند و فضای سیاسی را تولید کند؛ فضایی برای پیکار و مبارزه. پس تئوری لحظه‌ها را باید پیش‌شرط ظهور و حضور سیاست فضا خواند.

از طرفی نیز نباید گرفتار اشتباهی تاریخی شد: زمانی که از «لحظه»، فضای سیاست و سیاست مقاومت صحبت می‌شود، نباید با تحلیل‌های ذات‌گرایانه‌ی مارکسیستی سراغ این فرآیند رفت. نمی‌توان سهم «طبقه» را در این میان و در هیاهوی حضور «سلطه» به ذات طبقه نسبت داد. نباید فراموش کرد که پس از ظهور لحظه و تجلی سیاست فضا، خلاء سیاست جبران می‌شود. مسأله اصلی مداخله طبقات به عنوان «سوژه‌های جمعی سیاسی» است که در لحظه‌ای خاص به جای «همه» می‌آیند و به جای همه شمرده می‌شوند اما واجد هیچ تعین پیشینی نیستند؛ به این معنا که نمی‌توان در «لحظه» ظهور سیاست، سوژه‌های جمعی سیاسی را با تعین پیشینی برخاسته از جاسگاه طبقاتی‌شان خواند و «لحظه» را به جایگاه ذاتی آنها گره زد. هرچند می‌توان گفت که در «لحظه»‌ای خاص و تاریخی مثلاً طبقه کارگر نماینده کل بوده و توانسته نقش «مردم» را بازی کند، اما این «لحظه» برخاسته از جایگاه ذاتی آن نیست؛ چنانچه امروز مطلقاً چنین نقشی ندارد. همین مسأله درباره طبقه متوسط نیز صادق است. هرچند ممکن است بیم آن وجود داشته باشد که شاید اکنون یک موازنه قدرت گریزناپذیر به وجود آمده که از تبدیل شدن اختلاف طبقه کارگر یا متوسط با سلطه به یک تضاد علنی جلوگیری می‌کند و تا هنگامی که دولت تحلیل می‌رود یا به شیوه‌ای تکان‌دهنده قدرت‌نمایی می‌کند، جامعه سقوط خواهد کرد. اما شکل‌گیری سوژه جمعی سیاسی به نام «مردم» و ظهور سیاست رهایی‌بخش، پیام روشن و مشخصی دارد: در لحظه ظهور سیاست فضا، سوژه سیاسی هیچ تعینی را از پیش حمل نمی‌کند و تنها می‌توان لحظه‌ای را که سوژه‌های سیاسی با نام طبقه کارگر یا متوسط به جای همه به حساب می‌آیند، تاریخی خواند. از این‌رو، گرچه ممکن است از دل طبقه متوسطی که پر از تناقض و تعارض است یا حتی از اراده طبقه کارگر جنبش‌های اجتماعی هم بیرون بزند، اما نمی‌توان چنین تصور کرد که آنها از اتمسفری دیگر به فضای سیاسی رسیده‌اند و تمام مولفه‌های ظهور سیاست به خاستگاه آنها گره می‌خورد. چرا که لحظه‌ها، بی‌بنیادبودن هویت توده‌های جمعیت را رو می‌آورد و آنها را تنها با «نام» سوژه جمعی سیاسی می‌خواند، حال منتسب

به هر طبقه‌ای باشند. بنیان این مسأله مازاد امر سیاسی است که اتفاقاً لحظه‌ها آن را برجسته می‌کنند. از این‌رو، سوژه‌ی «لحظه» که مازاد را دنبال می‌کند به استراتژی مقاومت می‌انداشد؛ چرا که سوژه وفادار به این مازاد تا ظهور سیاست رهایی‌بخش، فعال خواهد ماند. بنابراین سیاست و به عبارت بهتر سیاست فضا [عرصه لحظه و حضور] چیزی نیست جز امکان تولید فضای مقاومت. و مسلماً این مسأله به آن معنا نیست که بدن‌ها و سوژه‌های سیاسی این فضا از پیش با اتصال به طبقه‌ای خاص، متعین می‌شوند؛ چرا که آنچه وضعیت را برای ظهور سیاست، خاص می‌کند و سوژه‌های سیاسی را به جای همه به میدان می‌آورد، نه جایگاه ذاتی طبقه بلکه لحظه [رخداد] است. بنابراین ظهور سیاست را باید در لحظه دید و فضای مقاومت را همراه با سوژه‌های وفادارش از دل آن جست.

از سوی دیگر «دولت» در محمل نظم امروز-که سودای «دولت-ملت» شدن در سر دارد- به شیوه‌ای از فضا استفاده می‌کند که کنترل مکان‌ها، سلسله مراتب زندگی روزمره را تضمین کند تا مبادا سلطه متمرکز با تجربه «لحظه» و «حضور» «مردم»ی مواجه شود. از این‌رو، فضای کنترلی یا پلیسی شده یک پیامد مشخص خواهد داشت: «مقاومت» و «سیاست» باید دود شود و به هوا رود. اجازه دهید این مسأله را دوباره تکرار کنیم؛ استراتژی مقاومت و جایگاهش را باید در فضای اجتماعی و سیاسی و «حضور» امر استثناء به سان لحظه «عشق و پیکار» جستجو کرد. از این‌رو، باید سراغ سوژه‌های این وضعیت را گرفت: بدن‌ها؛ که فضای اجتماعی را تولید می‌کنند و تولید می‌شوند و می‌توانند مولد سیاست فضا باشند.

پرده آخر؛ بدن‌ها: از برهوت مقاومت دورشان کنید!

با فاصله‌ای که لوفور میان فضای انتزاعی و انضمامی ایجاد کرد، فضای انضمامی، فضای رفتارها و حرکت‌ها بود، فضای «بدن» و حافظه، فضای نماد و حس. این محتوای انضمامی زمان حک شده در فضا ممکن است با تفکر بازتابی اشتباه گرفته شود و به فضای انتزاعی منظر/دید بازگردانده شود. بر این اساس «فضا مدت‌هاست که دیگر یک محیط جغرافیایی منفعل یا یک محیط هندسی تهی نیست، بلکه ابزاری شده است». [9] با این حال همین فضای ابزاری «جا»یی است برای بدن‌ها، اما «حرکات سازمان‌یافته، یعنی حرکات آیینی شده و رمزی شده، صرفاً در فضای فیزیکی در فضای بدن‌ها اجرا نمی‌شوند. بدن‌ها خودشان فضاها را ایجاد می‌کنند که به وسیله حرکات آنها و برای حرکات آنها تولید می‌شوند. به هم پیوستن حرکات همانند اتصال و پیوند قسمت‌های فضایی واضح است، قسمت‌هایی که تکرار می‌کنند اما تکرارشان موجب تازگی می‌شود» [10] برای روشن شدن بحث از مثال لوفور کمک می‌گیریم؛ برای مثال صومعه و آهنگ سنگین قدم‌زدن راهبان در آنجا را در نظر بگیرید. فضاها تولید شده به شیوه‌ای که نشان داده شد اغلب چندکارکردی هستند (برای مثال میدان عمومی). صومعه‌ها مثال بارزی‌اند از زمانی که یک فضای حرکتی با

مفهومی از جهان با نظام نمادین خود پیوند می‌خورد و نتیجه‌اش ممکن است یک آفرینش بزرگ باشد - آنجا هیچ نهادی نمی‌تواند بدون فضایی از مشروعیت وجود داشته باشد. اما چرا «بدن»ها در پرده آخر تا این اندازه برجسته می‌شود؟

«کل فضا (اجتماعی) از بدن شروع می‌کند، حتی اگر آنقدر این بدن را دگرگون کند که آن را کلاً فراموش کند، حتی اگر ممکن باشد خودش را به شدت از بدن جدا کند که آن را بگشود. خاستگاه نظمی بسیار دور را می‌توان تنها بر اساس نظمی که به ما نزدیک هست - یعنی نظم بدن - توجیه کرد. در چارچوب خود بدن، که از نظر فضایی بررسی می‌شود، سطوح پیاپی ایجاد شده به وسیله حس‌ها، حاکی از لایه‌های فضای اجتماعی و روابط متقابل آنها هستند. بدن منفعل (حس‌ها) و بدن فعال (کار) در فضا به یکدیگر می‌رسند» [11] بر این اساس روشن است بدن‌ها در لایه‌های فضای اجتماعی و در خلق سوژه جمعی سیاسی برای تولید فضای خود و آگاهی از توانایی، تصورات، مشکلات بالقوه‌شان سهم برجسته‌ای دارند و به همین خاطر باید پیش‌قراول ورود به برهوت مقاومت در نظم امروز باشند. نقش بدن‌ها در تجربه فضای مقاومت برجسته است؛ چرا که بدن‌ها، روابط اجتماعی را به سان انتزاع‌های انضمامی (concrete abstraction) تعریف می‌کنند که جز در فضا و از طریق فضا، هیچ موجودیت واقعی ندارند. اما همانطور که پیش‌تر نیز گفته شد، مداخله طبقات - خصوصاً در وضعیتی اعواجی و ثبات‌ناپذیر - بیش از هر زمانی دیگری در تولید فضای سیاسی و مقاومت مداخله می‌کند. بدن‌ها با فرآیند «اشغال» و «تولید»، مقاومت را اینچنین می‌خواند: مبارزه در ساحت مقاومت با اندک چیزی برای از دست دادن و همه چیز برای به دست آوردن.

با این حساب بدن‌ها در جایگاه سوژه‌های جمعی سیاسی حامل تولید فضای اجتماعی و سیاسی خواهند بود و آن را در فراز «لحظه» به سیاست فضا پیوند می‌زنند و می‌توانند امکان تولید فضای مقاومت و ایستادگی در برابر نظم سلطه و دولت را حفظ کنند. شاید اینطور به نظر رسد که این همه آسمان‌ورسمان‌بافتن برای طرح استراتژی مقاومت (از مفهوم فضا، سیاست فضا، لحظه، فضای مقاومت گفتن) در عمل ناکام است؛ اما با این حال در مواجهه با فضای سیاست‌زدوده و فضایی که خود را به هر آب و آتشی می‌زند تا با امید دست‌کاری شده و تدبیری کاذب، سودای دولت-ملت ساختن را عملی کند و آب به آسیبا سلطه‌ی متمرکز بریزد، همچنان باید به میانجی فضای اجتماعی و بر فراز ظهور لحظه سیاست، از مقاومت و فضای مقاومت سخن گفت؛ هرچند در مسیر پیکار، نباید از مواجهه با «لحظه»های خاص تاریخی ترسید یا آن‌ها را به ترومای وضعیت بدل کرد: لحظه شکست. لحظه‌ای که امکان شکل‌گیری درام در درون آن وجود دارد، لحظه‌ای که امکان رهاشدن از روزمرگی را پیش می‌کشد، لحظه‌ای که اتفاقاً در جشن موفقیت‌آمیز سیاست‌زدایی یا بهتر است بگوییم مراسم نامطن ملت‌سازی، تضادهای وضعیت را رو می‌آورد. اما زمانی که ناگزیری اضمحلال وضعیت آشکار می‌شود و به اوج خود می‌رسد، یک لحظه به لحظه‌ای دیگر برخورد خواهد کرد و آنگاه سیاست

رهایی‌بخش را نوید خواهد داد. فاصله میان دو لحظه [ارخداد] با ایمان به لحظه اول خود را به لحظه دیگر می‌رساند و در این فاصله می‌توان امکان فضای مقاومت را جست.

ما همه یهودیان آلمانی هستیم!

همه داستان دانیل کوهن بندیت، دانشجوی فرانسوی-آلمانی را که یکی از رهبران جنبش می 1968 بود، می‌دانیم. برای نخستین بار در بیستم «می» کارکنان رادیو تلویزیون دولتی با کنترل دولت بر دستگاه خبری مخالفت کردند. اعتصابات به شکل فزاینده‌ای گسترش یافت؛ چنانکه در 21 «می» 8 تا 10 میلیون تبعه فرانسه در اعتصاب بودند. دولت فرانسه، کوهن بندیت را در 22 می به اتهام خارجی‌بودن، تبعید کرد. دانشجویان دو روز بعد در تظاهراتی در همبستگی با او فریاد زدند: «ما همه یهودیان آلمانی هستیم!». چند روز بعد او مخفیانه به فرانسه برگشت و خود را به سوربن رساند که تحت اشغال دانشجویان بود. بله! او یک یهودی بود و در لحظه مه 68 در فضای مقاومت، جناح راست دولت فرانسه فشار می‌آورد که یک یهودی می‌خواهد سرنوشت فرانسه را تغییر دهد. دانشجویان فرانسه به خیابان ریختند و فریاد زدند «ما همه یهودیان آلمانی هستیم!». شعاری که در دهه 60 در سراسر دنیا از سوی چپ‌ها فریاد زده شد. شعاری که یک پیام بیشتر نداشت: «باید در برابر سیستمی که همه جهان را به اردوگاه تبدیل می‌کند، مقاومت کرد». بیایید رد همین شعار دنبال کنیم.

چرا امروز این شعار را به پژواک فضای مقاومت تبدیل نکنیم. در روزهایی که دولت همه تلاش خود را می‌کند تا سوژه‌های جمعی سیاسی و بدن‌های این وضعیت را [بخوانید یهودیان آلمانی] از قلمرو خودشان به جایی دیگر تبعید کند، «همه ما آلمانی‌های یهودی هستیم». اقلیتی که همچنان در برابر وضع موجود و نظم نمادین سلطه ایستادگی می‌کند و بر الزام حضور و ظهور فضای مقاومت پا می‌فشارد و تن به همه‌می تعداد بیشماری صداهای سرکوب -چه از سوی توده جمعیت و چه از سوی سلطه- نمی‌دهد. شاید در نگاه اول، ور رفتن با این مفاهیم به پژواک صدایی در فاصله بی‌نهایت دور بنماید، پژواکی که هرچند به نظر غیرممکن می‌رسد اما می‌تواند در فضای اجتماعی دست‌کاری‌شده و در عصر به تعویق انداختن ظهور سیاست و مقاومت، وقفه ایجاد کند و پیش‌شرط‌های نیل به فضای مقاومت را طرح کند: «پیکاری برای به ته رساندن»، پیکاری در لحظه‌ی ظهور سیاست برای مقاومت؛ حال از آخر بخوانید، پیکاری در فضای مقاومت برای ظهور لحظه‌ی سیاست.

پی‌نوشت:

[1] به نقل از کتاب «Understanding Henri Lefebvre» ,P.59 ,Espace et politique, Henri Lefebvre,.

[2] Production of space, Henri Lefebvre,p.26-7.

[3] Ibid., p.31

[4] Ibid., p.175

[5] Critique of everyday life, vol II, Henri Lefebvre, p.348

[6] Ibid, p.350

[7] Understanding Henri Lefebvre, Stuart Elden, p.173

[8] Ibid, p.172

[9] به نقل از کتاب «Understanding Henri Lefebvre» ,P.149 ,Espace et politique, Henri Lefebvre,.

[10] Production of space, Henri Lefebvre, p.216

[11] Ibid., p.405

منابع:

- 1- Production of space, Henri Lefebvre, tr. Donald Nicholson-smith, Blackwell, 1991
- 2- Understanding Henri Lefebvre (Theory and the Possible), Stuart Elden, Continuum, 2004
- 3- State, space, world (selected Henri Lefebvre essays), Edited by Neil Brenner and Stuart Elden, Minnesota, 2009
- 4- Critique of Everyday Life: Foundations for a Sociology of the Everyday, Vol II, Henri Lefebvre tr. John Moore, verso, 2002
- 5- A Critical Introduction Henri Lefebvre, Andy Merrifield, Routledge, 2006